

به دیواره ساروز بازگشت آزادگان

معمومه سادات میرغنی

توانستیم شمار ایشان را بشماریم

دیوار

۸

ش ۱۱۸

دوباره خواند: «فرزند عزیزم! من تو را در راه خدا دادم. اگر مصلحت خدا بر این قرار گرفت که یک روز به میهن اسلامی برگردی، نور چشم من و مایه افتخارم هستی و اما اگر مشیت خدا بر این بود که برنگردی، من چیزی را که در راه خدا داده‌ام، دیگر پس نمی‌گیرم...»
دوستانش را نگاه کرد و گفت: «از این که می‌بینم مادر صبور و مقاوم است، خدا را شکر می‌کنم!»

روزهای اول خیلی دل‌شان می‌خواست از سلول بغلی‌شان خبر بگیرند. شروع کردن به دیوار مشت زدن. کم‌کم از این کار برای خودشان رمزی درست کردند. حروف الفبا را از اول می‌شمردند، به شماره‌ی هر حرفی، مشت می‌زدند. بعد از چند هفته دست‌شان آمده بود و زود معنی ضربه‌ها را می‌فهمیدند. شماره‌ی حرف‌ها را حفظ شده بودند. این طوری هر روز از سلول بغلی‌شان خبر می‌گرفتند.

آپول توی دست دکتر بود و زن را نگاه می‌کرد. زن آستینش را بالا نزد. رو کرد به سرباز عراقی: «برو بیرون! تا بیرون نروی آستینم را بالا نمی‌زنم. تو نامحرمی!» حتی وقتی چشم‌های آن‌ها را می‌بستند و برای بازجویی می‌بردند؛ توی راه، زن‌ها نمی‌گذاشتند سرباز عراقی دست‌شان را بگیرد و می‌گفتند: «آستین ما را بگیر!»

نمازشان که تمام شد، دست‌های یکدیگر را گرفتند و با صدایی بلند دعای وحدت را خواندند. صدایشان در سالن پیچید. نگهبان چند بار از دریچه سلول فریاد زد: «ساکت باشید!» اما اعتنایی نکردند. نگهبان با حرص گفت: «شما اسیر ما نیستین، ما اینجا اسیر شما شده‌ایم!»

سید حسن، همیشه توی آسایشگاه با نشاط بود. اما آن روز طور دیگری بود. همه متوجه شده بودند و پرسیدند: «چه شده سید؟»

کسی سر به سرش گذاشت: «نکند قرار است آزاد کنند؟» لیخندی زد و پاسخ داد: «مادرم برایم نامه داده است.»

اشک شوق از چشمش سرازیر شد. نامه را باز کرد و

«اخلاص و ارادت قلبی خودم را به یکایک شما عزیزان ابراز می‌کنم و فرصت را مغتنم می‌شمارم و از همین‌جا به آحاد آزادگان سراسر کشور، این قهرمانان زنده انقلاب و نظام اسلامی ارادت و اخلاص خودم را ابراز می‌دارم و به خانواده‌های آن‌ها که سختی این دوران مشقت بار را با صبر و توکل، تحمل کردند، سلام می‌فرستم. ما که از لحظات پر رنج و ساعات آمیخته‌ی با صبر و استقامت شما، فقط از دور آشنا هستیم و از آن‌ها خبر بسیار کمی داریم؛ در زیارت و دیدار با شما، احساس می‌کنیم که مجموعه‌ای از نعم الهی و کرامت‌های خدا بر بندگان صالح و مجموعه‌ای از امتحان‌های دشوار یک انسان مؤمن را در وجود شما می‌توان مشاهده کرد.

ثواب الهی و مشاهده‌ی لطف و رأفت و رحمت حق و همچنین تجربه‌ی آن حالات و خصوصیات که فقط یک بنده مؤمن، آن‌ها را در طول زندگی تجربه می‌کند، بر شما گوارا باد!

بعضی از شما ده سال، بعضی از شما هشت سال، بعضی از شما هفت سال، بعضی‌تان پنج سال و بعضی‌تان دو سال زجر کشیدید. یک روز اسارت هم بسیار است. یک ساعت اسارت در دست دشمن غدار جبار بی‌دین دست شسته‌ی از انسانیت هم سخت است. این هم یکی از نمایش‌های اسلام بود. ما هم اسیران را نگه داشتیم، ما هم در میان اسرا محکوم داشتیم که محاکمه‌شان کردیم و مثلاً به زندان محکوم شدند. امروز اسرایی که از ایران می‌روند، چه بخواهند و چه نخواهند، چه



P.W

اکبر نیکویی ها!

زینت سادات جعفری

روزهای سال، ورق می خورد... به شعبان که می رسم زاده می شود با تو بر ایمان از نو؛ جوانمردی، حلم، شجاعت، ادب، تواضع و...

یازده شعبان می رسد و می پرد پلک زمین و ستارگان می درخشند در سیاهی چشمانش که لایق شده میزبان حضور باشد ای شبیه ترین به رسول خدا در صورت و سیرت...

یازده شعبان؛ و ولادت تو در میان شادی چشمان پدر.

آغاز زندگی جوانمردانه ات، آغاز بندگی خداوند و اثبات لیاقت فرزندی حسین (علیه السلام) یازده شعبان؛ بر زمین می رسی تا هر سال، همین روز زمین افتخار کند بر خود، داشتنت را.

یازده شعبان؛ آغاز روز شمار زندگانی ات تا رسیدن به بیست و هفت سالگی و قهرمانی هایت در رکاب پدر.

یازده شعبان که می شود زمین به خود می بیند دوباره کسی را که «خلق عظیمش» زباند می شود بر کائنات.

یازده شعبان که می رسد، حسین (علیه السلام) فرزندی را در آغوش می گیرد که با هر بار نظاره بر صورت آفتاب وش او، گویی چشم در چشمان رسول خدا می دوزد. تو وارث به حق فضایل و کرامات جد خویشی و تو تجلی دوباره عظمت و جلالت نبوی بر اهل زمینی.

تو ایستاده بر قلعه هر آنچه نیکی است، خصایل نیکت از ستارگان فزون تر... زبان از وصف، عاجز و حتی دشمن چاره ای جز خضوع و ادب در برابر دریای فضیلت ندارد.

چه گواهی بالاتر از سخن حسین (علیه السلام) که به حقیقت آدمی آگاه است. که تو را جامع صفات و خصال محمدی می داند، آن گاه که می گوید: «اللهم اشهد انه برز الیهم، شبه الناس خلقا و خلقا و منطقاً برسولک و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه»^۲

«خدا! آگاه باش شبیه ترین مردم به رسولت در خلقت و اخلاق و سخن گفتن به سوی اینان رفت و ما هرگاه مشتاق پیامبرت می شدیم به او نگاه می کردیم.» خوش بیان، جذاب، نرم، بشاش، کریم، بلند طبع، با گذشت و بزرگواری، خوش منظر، نظیف، با خضوع و خشیت، شجاع و...

آری، می توان صفحه ها نگاهشت از تو... از اخلاق پسندیده ای که چون اخلاق رسول خدا، انگشت حیرت نشاند بر دهان تاریخ که آیا می شود کسی چنین «عظیم» باشد در ظاهر و باطن؟!

با تو می توان سینه سپر کرد در برابر تاریخ همه ملت ها... قد کشید در میان تمام مدعیان انسانیت.

با همه نیکویی هایت؛ با همه زیبایی صورت و سیرت؛ با همه شجاعت می توان متحیر ماند از ادب و احترام و تواضع بر پدر...

با تو می توان صفحه ها تفسیر نگاهشت بر معنای ادب. زانو می زنم بر مکتب دلدادگی حسینی ات؛ بر تجلی دوباره حضرت باران در وجودت.

با تو می توان خط بطلان کشید بر تمامی اسطوره های خیالی؛ تندیس صفات را تراشید بر سینه ملت ها!

یازده شعبان که می رسد، دلم از میان مشغله های دنیا سرک می کشد و در میان شادی حضور در زمین، جوان می شود از تو و می تکاند خود را از خاکی که دنیا و متعلقاتش بر سر ریخته و پیرش کرده؛ با تو زنده می شود باز هر آنچه نیکی است؛ اکبر نیکویی ها!

رؤسای شان اجازه بدهند و چه اجازه ندهند، تصویری که از اسلام و رأفت و اخلاق اسلامی در ذهن آنهاست، تصویری است که ما می خواهیم؛ نه آن که دشمن خواسته است. اسرایی که تا گلوله ای آخرشان را مصرف کرده بودند، بعد دستشان را بالا کرده بودند، از ساعت اول، این بچه های جوان ما در جبهه، آب قمقمه ای خودشان را به آنها دادند. بعد که به اینجا آمدند و داخل سربازخانه ها و اردوگاه ها مستقر شدند، غذا و بازی و تفریح و کار یاد گرفتن و عزاداری و جلسات شان برقرار بود و کارهای فراوانی می کردند که شماها غالباً خبر ندارید. اگر یک وقت تلویزیون را که مکرر این فیلم ها را در این جا پخش کرده است ببینید و دو وضعیت را با هم مقایسه کنید، خیلی تعجب خواهید کرد. آنها هم اگر وضعیت شما را بدانند، حقایقی را خواهند فهمید. اسلام به ما راست گفت. اسلام به وعده هایی که به ما داده بود، عمل کرد. شما با عزت و سربلندی برگشتید. این سخنان رهبر معظم انقلاب است در دیدار با جمع کثیری از آزادگان در شهریور ۱۳۶۹.

منابع:

۱. روزگاران ۱۵ (کتاب اسارت)، لیلا قلی پور اسکویی، انتشارات روایت فتح.

۲. روزگاران ۲۱ (کتاب بانوان آزاده)، فاطمه مصلح زاده، انتشارات روایت فتح.

۳. در زندان دژخیم (خاطرات آزادگان جهاد کشاورزی استان خوزستان)، عبدالرضا سالمی نژاد، تهران، ۱۳۸۶، انتشارات پیام آزادگان.

۴. شکوفه های صبر (خاطرات جمعی از روحانیون آزاده از دوران اسارت)، اصغر زاغیان، انتشارات پیام آزادگان.

۵. رمز مقاومت (خاطرات آزادگان درباره امام خمینی)، سعید عطاریان، جلد ۱، انتشارات پیام آزادگان.

۶. دانستی های آزادگان، عبدالرضا سالمی نژاد، انتشارات پیام آزادگان.

